

# روان سیاست:

نئولیبرالیسم و فناوری های جدید قدرت



## فهرست

- مقدمه مترجم ..... ۱
۱. بحران آزادی ..... ۷
- استثمار آزادی ..... ۷
- دیکتاتوری سرمایه ..... ۱۲
- دیکتاتوری شفافیت ..... ۱۸
۲. قدرت هوشمند ..... ۲۷
۳. موش کور و مار ..... ۳۱
۴. زیست‌سیاست ..... ۳۵
۵. معضل فوکو ..... ۳۹
۶. درمان به مثابه کشتار ..... ۴۷
۷. شوک ..... ۵۳
۸. ناظر کبیر دوست‌داشتنی ..... ۵۹
۹. سرمایه‌داری هیجانی ..... ۶۵
۱۰. بازی‌گونگی ..... ۷۵
۱۱. داده‌های بزرگ ..... ۸۳
- تخم مرغ کلمب ..... ۸۳
- داده‌محوری ..... ۸۵
- غس کمیت یافته ..... ۸۹
- زندگی کاملاً ثبت شده ..... ۹۲
- ناخودآگاه دیجیتال ..... ۹۴

۶۷..... تجارت بزرگ

۶۹..... فراموش کردن

۱۰۰..... روح

۱۰۵..... رخداد

۱۱۱..... ۱۲. فراسوی سوژه

۱۱۵..... ۱۳. تجاهل ورزیدن

۱۲۵..... پی‌نوشت‌ها

۱۳۵..... نمایه

# ۱. بحران آزادی

## استثمار آزادی

اثبات خواهد شد که آزادی صرفاً نمایانگر دوره گذار و فترت<sup>۱</sup> شده است. تصور بر این بود که آزادی یعنی گذار از یک سبک زندگی به سبکی دیگر - تا جایی که خود این گذار شکل اجبار به خود گرفت. در نتیجه، فرایند رهایی بخشی، راه را برای سوژه سازی مجدد، هموار کرده است. در واقع، سرنوشت سوژه چنین رقم می خورد که فرد دچار افسردگی و ملال شود.

امروز، ما خودمان را نه مانند سوژه هایی در بند، بلکه به سان پروژه ها<sup>۲</sup> در نظر می آوریم: خودمان را همچون سوژه هایی که اغلب در حال تغییر شکل و بازسازی خویشتن هستیم، تصور می کنیم. حس آزادی از وضعیت سوژه به وضع پروژه دگردیسی یافته است. با این همه، این «پروژه ای شدن» در بردارنده شکلی از اجبار و محدودیت است - در واقع شیوه ای اساسی تر

---

۱. واژه interlude واجد معانی ای همچون وقفه، فاصله، سکون و میان پرده است. از این رو، از دو واژه گذار و فترت استفاده شد که علاوه بر همپوشانی داشتن با یکدیگر، تداعی کننده وقفه و حرکت به سمت مرحله ای دیگر هستند.

برای سوژه‌سازی و انقیاد است. همچون یک پروژه، خود را رها از قید و بندهای بیرونی و بیگانه تصور می‌کنیم؛ در حالی که من<sup>۱</sup> هم‌اکنون خودم را با قید و بندهای درونی و مراقبت از خویش، به بند کشیده‌ام.

ما در دوره‌ای خاص از تاریخ به سر می‌بریم: دوره‌ای که طی آن خودِ آزادی در بردارنده اجبار و محدودیت شده است. آزادی توانستن<sup>۲</sup> می‌تواند جابرانه‌تر از آن باید<sup>۳</sup> انضباطی باشد که در بردارنده فرامین و ممنوعیت‌هاست. «باید» محدودیت‌هایی دارد؛ برعکس، «توانستن» فاقد محدودیت است. در نتیجه، اجباری که در بردارنده توانستن باشد، نامحدود است. و بنابراین، ما خودمان را در شرایطی متناقض می‌یابیم. اساساً، آزادی به معنای رهایی از اجبار و زور است. آزاد بودن به معنای رهایی از قید و بندهاست. ولی هم‌اکنون آزادی، که مبتنی بر تضاد با محدودیت و قید و بند است، خودش مولد اجبار شده است. آلام و مصائب روانی از قبیل افسردگی و ملال<sup>۴</sup> تجلی بحران عمیق آزادی است. این آلام نشانه‌هایی آسیب‌شناختی محسوب می‌شوند که نشان می‌دهند آزادی هم‌اکنون تبدیل به آشکال عمده اجبار شده است.

سوژه در حال پیشرفت<sup>۵</sup> خود را موجودی آزاد تصور می‌کند، اما در حقیقت او یک برده است. تا جایی که خود را داوطلبانه و

### ۱. بحران آزادی ۹۱

بدون وجود ارباب، استثمار می‌کند، او برده‌ای تمام‌عیار است. دیگر از اربابی که این «سوژه در حال پیشرفت» را مجبور به کار کند خبری نیست. ولی با این همه، حیات برهنه<sup>۱</sup> و کار<sup>۲</sup> نهادینه شده‌اند. حیات برهنه و کار دو روی یک سکه‌اند. دغدغه برای سلامتی، آرمان حیات برهنه است. امروز بردگان نئولیبرال فاقد حاکمیت‌اند - در واقع، فارغ از ارباب هستند، که مطابق دیالکتیک هگل، هرگز کار نمی‌کند و فقط لذت می‌برد. به عقیده هگل، حاکمیت ارباب به سبب قرار گرفتن او ورای حیات برهنه و پذیرش ریسک مرگش در این فرایند است. این گونه از حیات مفرط<sup>۳</sup> و لذت بی‌حد و حصر - برای برده‌ای که تنها دغدغه‌اش حفظ حیات برهنه خویش می‌باشد، ناشناخته است. ولی برعکس فرض هگل، کار کردن، برده را آزاد نمی‌کند. برده با کار، برده باقی می‌ماند. هم‌اکنون، برده با کار بیش از توانش مجبور به عمومیت بخشیدن<sup>۴</sup> به کار شده است.

سوژه نئولیبرال در جایگاه کارفرمای خویشتن، فاقد توانایی دوستی بدون غرض<sup>۵</sup> با دیگران است. این سوژه، ناتوان از برقراری روابط دوستانه فارغ از غرض و حتی چیزی شبیه به آن است. اساساً، آزادی به معنای در جرگه دوستان بودن است. آزادی و دوستی ریشه مشترکی در زبان هندی-اروپایی دارند. به نحو بنیادینی، آزادی دلالت بر دوستی دارد. حس واقعی آزادی

1. bare life  
2. labour  
3. excess-living  
4. totalization  
5. free of purpose

1. I  
2. can  
3. should  
4. burnout  
5. the achievement-subject